

امیرکبیر، ج ۲.

محمدبن منورمیهنی (۱۳۸۱): اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگاه، ج ۵.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۲): فیه ما فیه، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر، ج ۵.
 نجم‌الدین رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۸۹): مرصادالعباد، به تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج ۱۴.

هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۶): کشف المحجوب، به تصحیح محمود عابدی، تهران: سروش، ج ۳.
 همایی، جلال‌الدین ← عزالدین کاشانی، محمود بن علی (۱۳۶۷).

مثل‌ها و مثلواره‌های فارسی در نامه‌های عین‌القضات همدانی

دکتر سلمان ساکت*

درآمد

ابوالمعانی عبدالله بن محمد میانجی، مشهور به عین‌القضات (۴۹۲-۵۲۵ ق.)، یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان و عارفان سده ششم هجری است که با وجود عمر کوتاه، آثاری مهم و درخور توجه از خود باقی گذاشته است. یکی از این آثار «مکتوبات» اوست که به سبب حجم زیاد، در زمره ارزشمندترین منابع در شناخت افکار و اندیشه‌های وی به شمار می‌آید. از آنجا که او این نامه‌ها را به صورت پنهانی می‌فرستاده، به هنگام نگارش آنها در بیان عقاید و باورهای خود، صراحت بیشتری به خرج داده و بی‌محابا آراء و افکار مذهبی، عرفانی و سیاسی خویش را مطرح کرده است. این نامه‌ها که عین‌القضات آنها را خطاب به دوستان و ارادتمندان و شاگردان خود نوشته است،^۱ به هیچ روی با منشآت و ترسلات دیگر نویسندگان درخور تطبیق و سنجش نیست، بلکه تنها به این دلیل که به مریدان ارسال شده و یا در پی پرسش و احیاناً اعتراض ایشان به نگارش درآمده، نام نامه (مکتوب) بر آنها نهاده شده است، وگرنه اغلب نامه‌های عین‌القضات، همچون رساله‌هایی است که نگارنده در آنها نکته‌ها و دقیقه‌های عرفانی، کلامی و ایدئولوژیک خود را نوشته است (مایل هروی، ۱۳۸۹: ۵۴). شادروان دکتر منزوی بر آن است که بجز چند نامه که عین‌القضات در پاسخ مریدان خود در خاندان آل‌ه نوشته است، دیگر نامه‌های او نامه‌های «ایدئولوژیک تبلیغی عرفانی» است، چرا که در دوران خفقان که قاضی از دسترسی به رسانه‌های همگانی چون منبر و محراب محروم بوده، پیام خود را از طریق نامه به شاگردان و دوستانش ارسال می‌کرده است و آنان هم به گسترش و پخش

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی (مشهد).

آنها مبادرت می‌ورزیده‌اند (عین‌القضات، ۱۳۷۷ (مقدمه): ۳۳).

هرچند توقع آن است که عین‌القضات در هر نامه، به موضوعی خاص بپردازد، اما در عمل چنین چیزی دیده نمی‌شود، به طوری که در اغلب نامه‌ها، در آغاز موضوعی خاص را مطرح می‌کند، ولی ناخودآگاه به موضوعات دیگر کشیده می‌شود و گاه چنان در موضوع / موضوعات جدید غرق می‌گردد که تا پایان نامه به موضوع اصلی / آغازین باز نمی‌گردد.^۱

به تصریح عین‌القضات، این نامه‌ها حاصل «پانزده سال سلوک» اوست و فهم آنها «روزگاری دراز» می‌طلبید، تا آنجا که چه بسا «به پنجاه سال» هم بر دیگری ممکن نگردد (عین‌القضات، همان: ۲۰۵/۲). بنابراین ثمره دوره کمال و پختگی او به شمار می‌رود و از این رو در میان آثار عرفانی، از غنا و اهمیت خاصی برخوردار است. قاضی خود به این مهم واقف بوده و با لحنی مفاخره‌آمیز آن را بیان کرده است:

در این مکتوبات من چندان عجایب است که اگر اولین و آخرین زنده شوند، از آن قوت خورند. و قدر آن کسانی دانند که عمرهای عزیز ایشان خرج شد و از آن به بویی بیش نرسیدند... مرا امید است که تا چندین هزار سال از آن مکتوبات عالمها آبادان خواهد شد و دل‌های بسیار عزیزان از آن آسایش می‌یابد (همان: ۲۰۶/۲).

یکی از مهم‌ترین علل اهمیت و غنای چشمگیر نامه‌های عین‌القضات (و نیز دیگر آثار وی)، بهره‌گیری همزمان او از قرآن و احادیث، اندیشه ایران باستان، حکمت اساطیری، آیین گنوسی، تفکر مانوی، آراء اندیشمندان یونان باستان، فلسفه ابن سینا، آثار امام محمد غزالی و مشرب عرفانی احمد غزالی است (فرهادی نیک، ۱۳۸۹: ۴۹). بنابراین نامه‌های عین‌القضات گنجینه‌ای سرشار از دقایق دینی و عرفانی و ادبی است که هنوز درباره بسیاری از جنبه‌های آن، پژوهشی استوار و قابل اعتنا انجام نگرفته است.

به سخن دیگر، کارنامه «عین‌القضات پژوهی» و بویژه بررسی و تحلیل «مکتوبات» او، با توجه به حجم گسترده و غنای محتوایی آن، بس کم‌برگ و بار است و چه بسیار آثار عرفانی که حجمی به مراتب کمتر و محتوایی نه به آن اندازه غنی دارند، اما کمیت و کیفیت پژوهشها درباره آنها با آنچه به عین‌القضات و مکتوبات وی (و نیز دیگر آثارش) پیوند می‌گیرد، به هیچ روی قابل قیاس نیست. بی‌تردید نبود فهرست‌های متنوع و دقیق برای نامه‌ها - که البته فراهم کردن آن با توجه به حجم زیاد مکتوبات، دشوار و زمان‌بر است - یکی از مهم‌ترین دلایلی است که محققان و پژوهندگان را از دسترسی آسان و سریع به مواد مورد نیاز پژوهش خود باز داشته است. از این رو نگارنده با همیاری سه تن از دانش‌آموختگان دوره کارشناسی ارشد دانشگاه فردوسی مشهد،

فهرست متنوع و کاملی شامل آیات، احادیث، اقوال، اصطلاحات، واژه‌ها و ترکیبات، اشعار عربی و فارسی، اعلام تاریخی و جغرافیایی، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و امثال عربی و فارسی فراهم آورده که مشغول تدوین نهایی است و بزودی منتشر خواهد کرد.

در این جستار برای نمونه، مثل‌ها و مثلواره‌های فارسی که در مکتوبات عین‌القضات به کار رفته است، همراه با توضیحاتی کوتاه ارائه می‌گردد تا اهمیت این فهرست بیش از پیش نشان داده شود.

۱- اسبی که صفیرش نرنی خوش نخورد آب (ج ۱، ص ۱۰۰، ب ۱۳۸)

این مثل که در امثال و حکم نیز آمده است (بنگرید به: دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۱۷۰/۱)، مصرع نخست بیتی از منوچهری است که در دیوان او بدین صورت ضبط شده است:

اسبی که صفیرش نرنی می‌نخورد آب نی مرد کم از اسب و نه می‌کمتر از آب است

(منوچهری، ۱۳۷۹: ۹)

عین‌القضات در جای دیگر به این مثل اشاره کرده است:

جوانمردا! هژده هزار عالم آفریده است، و کمترین همه عالمها عالم اجسام است، و آن دیگر عالمها هیچ جسم نیست. به جلال و قدر ازل که چندین گاه مرا این واقعه بود که جسم در وجود چون شاید که بود؟ مردان از راهی دیگر آمده‌اند و تو دری دیگر می‌زنی. «و ائتوا البیوت من ابوابها» نمی‌دانی. اما لا بأس، آدمی و حیوانات عجم از راهی که ایشان ادراک کنند زبانی دارد، مثلاً چنان‌که اسب را صفیر ززند تا آب باز خورد (عین‌القضات، همان: ۸۸/۱).

استاد دکتر دبیرسیاکی در تعلیقات دیوان منوچهری ذیل بیت مورد نظر نوشته است:

در جزء چهارم بیت‌الدهر ثعالبی شعری از ابوالطیب المصعبی محمد بن حاتم آمده است

متضمن این مضمون بدین گونه:

ألیومُ یومُ بَکوزِ عَلی نظامِ سُرورِ

وَ یومُ عَزَفِ مِثْلِ التَّمائیلِ حورِ

وَ لَا تَکَادُ جِیادِ تَروی بِغَیْرِ صَفیرِ

(منوچهری، ۱۳۷۹ (تعلیقات): ۲۲۵-۲۲۶)

۲- از باغ امیر گو خلالی کم باش (ج ۱، ص ۱۲۳، ب ۱۷۷)

عین‌القضات بار دیگر این مثل را با تغییر «کم گیر» به جای «کم باش» به کار برده است

(ج ۱، ص ۳۰۳، ب ۵۰۷).

۳- بازرگانی به بددلی نتوان کرد (ج ۱، ص ۱۲۳، ب ۱۷۸ و ج ۲، ص ۴۲۴، ب ۶۷۰)

در سمک عیار آمده است: «عیاری به بددلی نتوان کرد» (ارجانی، ۱۳۴۷: ۶۶/۱) که به نظر تغییری عمدی است در مثل تا با محتوای کتاب که عیاری و جوانمردی است، سازگار شود.

۴- رستم را هم رخس رستم کشد (ج ۱، ص ۱۵۳، ب ۲۲۴)

عین القضاة این مثل را پنج بار دیگر هم در مکتوبات خود به کار برده است: ج ۱، ص ۲۴۱، ب ۳۹۹؛ ج ۱، ص ۳۱۱، ب ۵۱۸؛ ج ۲، ص ۲۱۰، ب ۳۱۳؛ ج ۲، ص ۲۱۶، ب ۳۲۲ و ج ۳، ص ۲۸۸، ب ۱۶.

این مثل، مصرع دوم بیتی است که همراه با دو بیت دیگر در *سوانح احمد غزالی* آمده است:
بیار آنکه دل دوستان به هم کشدا نهنگ دار غمان از دلم به دم کشدا
چو تیغ باده بر آهنجم از نیام قدح زمانه باید کز پیش من ستم کشدا
بیار پیور مغان را بده به پیر مغان که روستم را هم رخس روستم کشدا
(غزالی، ۱۳۵۹: ۱۳)

بیت آخر که مثل مورد نظر برگرفته از مصرع دوم آن است در *نامه‌های عین القضاة* با اختلاف، به صورت زیر آمده است:

بیار پیر مغان و بده به پیور مغان که رستم را هم رخس رستم کشد
(عین القضاة، ۱۳۷۷: ۲۱۶/۲)

سه بیتی که احمد غزالی در *سوانح* خود آورده، در *کشف الاسرار* هم آمده است (میبی، ۱۳۷۱: ۵۷۳/۱۰).^۵ مثل مذکور در *مرصاد العیاد* نیز به کار رفته است (نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۴: ۳۱۴؛ نیز ← همان (تعلیقات): ۶۳۱-۶۳۲).

عطار نیز در *مصیبت‌نامه* این مثل را به کار برده است:

روستم را هم رخس رستم می‌کشد تسانه پنداری که مردم می‌کشد
(عطار، ۱۳۸۶: ۴۴۴)

مثل مورد نظر در *امثال* و حکم به صورت «رخس باید تا تن رستم کشد» (دهخدا، همان: ۸۶۵/۲) و در *داستان‌نامه بهمنیاری* به صورت «رخس می‌باید تن رستم کشد» آمده است (بهمنیار، ۱۳۶۹: ۲۹۵). با توجه به ضبط یکسان مثل در تمام منابع ذکر شده، به نظر می‌رسد صورت اصیل و کهن آن، همان است که اشاره شد و ضبط دو کتاب اخیر، صورت تغییر یافته و امروزی مثل است.^۶

۵- دیوانگان را سلسله جنبانیدن هم نوعی از دیوانگی است (ج ۱، ص ۲۰۸، ب ۳۲۲)

۶- مصیبت‌زده‌ای بایستی تا آندوه خود با او بگفتی (ج ۱، ص ۲۰۹، ب ۳۲۵)

تا حدی شبیه مثل عربی «أَلْتَكَلِي تُحِبُّ التَّكَلِي» است که رشیدالدین وطواط آن را چنین ترجمه کرده است: «زن فرزندمرده دوست دارد زن فرزندمرده را» (وطواط، ۱۳۷۶: ۵۹).

۷- سودا در دماغ می‌پیچد (ج ۱، ص ۲۰۹، ب ۳۲۶)

۸- گوی آنجا تواند بود که فرمان چوگان بود (ج ۱، ص ۲۸۲، ب ۴۷۰)

۹- ترسم که چو بیدار شوی روز بود (ج ۱، ص ۳۰۷، ب ۵۱۳ و ج ۱، ص ۴۶۸، ب ۷۷۷)

این مثل در *امثال* و حکم بدون اشاره به مأخذ آن آمده است (بنگرید به: دهخدا، همان: ۵۴۴/۱).

۱۰- مگر کفن به گازر است (ج ۱، ص ۳۲۶، ب ۵۴۵)

۱۱- تقدیر که شاه‌رخ زند، چنین زند (ج ۱، ص ۳۵۹، ب ۵۹۶)

در *مصیبت‌نامه* آمده است:

در چنین وقتی چنان زیبارخی می‌ندام تا توان زد شهرخی؟
(عطار، همان: ۲۵۱)

«شاه‌رخ زند» اصطلاحی در بازی شطرنج است که در *راحة الصدور* چنین توصیف شده است: «و بسیار افتد که خصم به فرس، شاه خواهد و فرس بر رخ نیز باشد، ضرورت شاه باید باختن خصم رخ را ضرب کند. این را شاه‌رخ خوانند» (راوندی، ۱۳۶۴: ۴۰۹). به بیان ساده‌تر اگر «یکی از بازی‌کنان با اسب به شاه حریف کیش دهد و در عین حال رخ را به خطر اندازد، در این موارد قطعاً رخ فدای شاه می‌شود و از دست می‌رود. حریفی که به چنین بازی و کیش دوجانبه‌ای دست یافته است، طبعاً باید آن را مغتنم شمارد و رخ حریف خود را بزند، نه اینکه این فرصت طلایی را به هدر بدهد» (خرمشاهی، ۱۳۸۳: ۵۵۴/۱).

از این رو بعدها اصطلاح «شاه‌رخ زند» به معنی «غلبه کردن و ظفر یافتن» (قزوینی، ۱۳۳۲: ۱۹۸/۵-۱۹۹، به نقل از: خرمشاهی، همان) و «فرصت را حفظ کردن و از دست نهادن» (عطار، همان (تعلیقات): ۶۰۴) به کار رفته است.

۱۲- سنگ از بر آبگینه شامی دور (ج ۲، ص ۸۳، ب ۱۱۴؛ ج ۲، ص ۱۷۴، ب ۲۶۰ و ج ۲، ص ۴۷۴، ب ۷۳۹)

مصرعی است که مثل‌های «سنگ و آبگینه»، «سنگ و آبگینه سازگار نیابند» و «آبگینه و سنگ با هم نسازد» را به یاد می‌آورد (بنگرید به: دهخدا، همان: ۱۴/۱ و ۹۹۳/۲).

در گذشته «زجاج الشام» معروف بوده است و در نازکی و شفافیت بدان مثل می‌زده‌اند (نعالی، ۱۳۸۴/۱۹۶۵: ۵۲۲). حافظ از این روی سروده است:

بیا به شام غریبان و آب دیده من بین بسان باده صافی در آبگینه شامی

(حافظ، ۱۳۶۲: ۹۳۶)

از آنجا که شیشه و آبگینه در ناحیه شام فراوان بوده است، «آبگینه به حلب (یا شام) بردن» مثلی بوده است نظیر «زیره به کرمان بردن» (دهخدا، همان: ۱۳/۱ و ۹۳۴/۲).

۱۳- گر صبر کنی درم درم سود کنی (ج ۲، ص ۱۰۲، ب ۱۴۵)

شبیبه مثل معروف «گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی» است (بنگرید به: دهخدا، همان: ۱۲۹۷/۳ و بهمنیار، همان: ۴۶۶).

۱۴- باد را با پشه هرگز آشنایی نبود (ج ۲، ص ۱۷۴، ب ۲۶۰)

صورت دیگری از مثل «پشه و باد» است که به معنای دو چیز ناساز و جمع ناشدنی به کار می‌رود (دهخدا، همان: ۹۹۳/۲ و بهمنیار، همان: ۱۲۱).

عین‌القضات در جای دیگر نوشته است: «اگر پشه‌ای عاشق باد آید، چه گویی! هرگز وصال میان ایشان تواند بود؟» (عین‌القضات، همان: ۸۴/۲).

۱۵- نه از پیش راه و نه با پس آمدن روی (ج ۲، ص ۱۷۵، ب ۲۶۱)

همان است که امروزه به صورت «نه راه پس نه راه پیش» به کار می‌رود (دهخدا، همان: ۱۸۵۰/۴)

۱۶- مرغ آبی را از آب طوفان چه باک؟ (ج ۲، ص ۱۸۹، ب ۲۸۳)

در *امثال* و حکم «بط را از طوفان چه باک؟» آمده است (دهخدا، همان: ۴۴۵/۱) که در اصل برگرفته از شعر سعدی است:

گر از نیستی دیگری شد هلاک مرا هست، بط را ز طوفان چه باک؟

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۶۷)

این بیت با اختلاف «تو را هست» به جای «مرا هست» در بوستان نیز آمده است (بنگرید به:

سعدی، ۱۳۶۳: ۵۸).

۱۷- استربان را سرد نباید گفت (ج ۲، ص ۱۹۶، ب ۲۹۰)

۱۸- جز گوی بودن در میدان تقدیر روی نیست (ج ۲، ص ۱۹۸، ب ۲۹۲)

۱۹- خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند (ج ۲، ص ۲۷۶، ب ۴۱۷)

مصرع آخر یک رباعی است:

در چشم چهر چون نگار تو بماند بر رویم رنگ گوشوار تو بماند

مستی سپری شد و خمار تو بماند خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند

(عین‌القضات، همان: ۲۷۶/۲)

«خر رفت و رسن برد» در *قابوسنامه* نیز بکار رفته (عنصرالمعالی، ۱۳۶۷: ۸۲ و ۳۱۷؛ نیز بنگرید به: دهخدا، همان: ۷۳۱/۲).

در *حدیقه‌الحقیقه* هم این مضمون آمده است:

منگسر اندر بتان که آخر کار منگرسستن گرسستن آرد بسار

اول آن یک نظر نماید خرد پس از آن لاشه جست و رشته ببرد

تخم عشق آن دوم نظر باشد پس از آن رشک و اشک تر باشد

(سنایی، ۱۳۸۳: ۳۵۳)

جالب است که در یکی از نسخ *حدیقه* به جای «جست»، «رفت» ضبط شده که مصرع را به صورت اصلی مثل نزدیک‌تر می‌کند.

۲۰- ریش گاو (ج ۲، ص ۳۲۳، ب ۴۹۱)

به معنی ابله و احمق است که در بسیاری از متون به کار رفته است و شواهد فراوانی دارد، از جمله:

از آنکه نادان بودم، چو گرد کردم ریش مرا به نام همه «ریش‌گاو» خواند پدر

(مسعود سعد سلمان، ۱۳۹۰: ۳۴۳)

«گاوریش» نیز به همین معنی است و عطار آن را در *مصیبت‌نامه* به کار برده است:

گاوریشی بسود در برزیگسری داشت جفتی گاو و او طاق از خری

(عطار، ۱۳۸۶: ۳۴۷)

«ریش‌گاو» در *امثال* و حکم نیز آمده و زنده‌یاد علامه دهخدا شواهدی از *دیوان* انوری و

مسعود سعد سلمان ذکر کرده است. آخرین شاهدهی که علامه آورده و اتفاقاً تنها شاهد او به نثر

است، بدون یادکرد منبع آمده و عبارت است از: «مردی از دیگری پرسید: ریش‌گاو کیست؟

گفت: آنکه از بام تا شام در کوی و برزن گردد به امید آنکه نقدی در راه یابد. گفت: ای رفیق!

پس تا من بوده‌ام، ریش‌گاو بوده‌ام» (دهخدا، همان: ۸۸۶/۲).

معلوم نیست علامه دهخدا این حکایت را از کجا نقل کرده است، اما در *نامه‌های*

عین‌القضات روایتی از آن آمده است:

برکت گفت که مردی بود، فرزند خود را گفت که هرگز ریش‌گاو بوده‌ای؟ گفت: ریش‌گاو

که بود و چه بود؟ گفت: آن که بامداد از خانه به در آید، گوید: امروز گنجی یابم. پسر گفت:

ای پدر! تا منم ریش‌گاو بوده‌ام (عین‌القضات، همان: ۳۲۳/۲)

۲۱- گندم‌نمای جو فروش (ج ۲، ص ۳۷۲، ب ۵۷۹)

در *امثال* و *حکم*، «جوفروش گندم‌نما» و «گندم‌نما و جوفروش» آمده است (دهخدا، همان: ۵۹۲/۲ و ۱۳۲۷/۳).

در *قابوسنامه* می‌خوانیم: «به زبان دیگر مگوی و به دل دیگر مباح تا گندم‌نمای جوفروش نباشی» (عنصرالمعالي، همان: ۳۲).

عطار نیز این مثل را به کار برده است:

جهان‌ناغولی و مسردم نمایی که جو بفروشی و گندم نمایی (عطار، ۱۳۸۸: ۱۸۷)

۲۲- با خدا دوال بازی کردن (ج ۲، ص ۳۷۲، ب ۵۷۹)

در *امثال* و *حکم* «دوالک باختن» و «دوالک بازی» به معنی فسون و نیرنگ و ترفند آمده است (دهخدا، همان: ۸۳۰/۲). علامه دهخدا شواهدی را از سنایی، ابوالفرج رونی، ناصر خسرو و مجیر بیلقانی آورده است که یکی از ابیات ناصر خسرو با آنچه در *نامه‌های عین‌القضات* آمده، کاملاً شبیه است:

ای منافق یا مسلمان باش یا کافر چونست باید با خداوند این دو الـک (ناصر خسرو، ۱۳۵۳: ۲۶۵)

۲۳- خواب خرگوشی دادن (ج ۲، ص ۳۷۲، ص ۵۸۰)

در *امثال* و *حکم* آمده و «عشوه دادن» و «به مواعید عرقوبی فریفتن» معنی شده است (دهخدا، همان: ۷۴۸/۲)

۲۴- مر جفدان را نسازد آبادانی (ج ۲، ص ۴۴۶، ب ۶۹۷)

مصرعی است که تمام شعر در *نامه‌ها* چنین ضبط شده است:

مر جفسدان را نسازد آبادانی بفروخته‌ای یار بدین ارزانی
من دانستم که تو نه بازرگانی سودت نکند زر چه به غم ارزانی (عین‌القضات، همان: ۴۴۶/۲)

در *امثال* و *حکم* دو مثل «جغد آن به که آبادی نبیند» و «جغد شایسته تر آمد به خراب» آمده که به ترتیب برگرفته از شعر نظامی و ادیب صابر است (دهخدا، همان: ۵۸۴/۲).

۲۵- از دریا هرکه آب خورد سیر شود (ج ۲، ص ۴۴۸، ب ۷۰۰)

۲۶- نه هرکه رفت رسید و نه هرکه کشت درود (ج ۳، ص ۲۸۴، ب ۱۱)

مصرع دوم بیتی از سنایی است که در *امثال* و *حکم* نیز آمده است (دهخدا، همان: ۱۸۶۲/۴).

مرا وصال نباید همان امید خوش است نه هرکه رفت رسید و نه هرکه کشت درود (سنایی، ۱۳۸۸: ۸۶۷)

در *کیمیای سعادت* عبارتی مشابه آمده که به احتمال زیاد برگرفته از اندرزنامه‌های کهن ایرانی است: «نه هرکه کار، بدرود و نه هرکه رود، رسد و نه هرکه جوید، یابد» (غزالی، ۱۳۶۱: ۳۲).

۲۷- بر در ماندن چون حلقه (ج ۳، ص ۳۱۵، ب ۶۴)

به معنای راه به درون نداشتن است که در متون شواهد فراوانی دارد، از جمله:

ما با توایم و با تو نه‌ایم اینت بوالعجب در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بر دریم (سعدی، ۱۳۷۹: ۴۷۹)

۲۸- مرکب سلطان جز سلطان را نشاید (ج ۳، ص ۳۹۵، ب ۲۱۶)

۲۹- الف از ناطف نشناختن (ج ۳، ص ۳۹۶، ب ۲۱۸)

بر اساس عبارتی که این مثل در آن به کار رفته، چیزی است شبیه به مثل مشهور «الف از با ندانستن / نشناختن» (بنگرید به: دهخدا، همان: ۲۶۴/۱):

پنداری جهودان و ترسایان و اهل قبله کعبه از موسی و عیسی و محمد - صلعم - چیزی دارند. اگر عیسی گفت: ای پدر من! هر مخدولی را این نرسد. و اگر موسی گفت: «إن هبى إلا فیتنتک» (اعراف (۷) / ۱۵۵) هر مدبری این نتوان گفت... آن که الف از ناطف هنوز شناسد این کی گوید؟ هرگز (عین‌القضات، همان: ۳۹۶/۲).

۳۰- سگ بسته و در باز (ج ۳، ص ۴۱۴، ب ۲۴۷)

نتیجه‌گیری

نامه‌های عین‌القضات گنجینه‌ای است شایان توجه که افزون بر مسائل عرفانی و دقایق کلامی، از نظر واژه‌ها و تعبیرات، سبک‌شناسی، بررسی نقش رباعی در متون عرفانی و بسیاری جنبه‌های دیگر اهمیت بسزایی دارد. در این جستار - به‌عنوان نمونه - مثل‌ها و مثلواره‌های فارسی از مجموعهٔ *مکتوبات* او استخراج شده است که بررسی آنها نشان می‌دهد، نیمی از این مثلها به‌کلی در کتاب *امثال* و *حکم* علامه دهخدا نیامده است. برخی نیز با تغییراتی در واژه‌ها و ساخت عبارت آمده که بی‌تردید برای پژوهندگان حوزهٔ *امثال* فارسی مغتنم و درخور توجه است.

در پایان برای بهره‌گیری آسان‌تر، مجموع این «مثل‌ها و مثلواره‌ها» در جدولی ارائه می‌گردد و بودن یا نبودن مثلی مشابه آن در *امثال* و *حکم* نشان داده می‌شود. نگارنده امیدوار است با تدوین نهایی و انتشار فهرستهای متنوع و جامعی که برای *نامه‌های عین‌القضات* - با همیاری سه تن از

دوستانش - فراهم کرده است، راه را برای محققان و پژوهشگران هموار سازد.

مثلها و مثلواره‌ها در نامه‌های عین‌القضات		امثال و حکم دهخدا
۱- آسیبی که صغیرش تزیی خوش نخورد آب	ج ۱/ص ۱۰۰	ج ۱/ص ۱۷۰
۲- از باغ امیر گو خلالی کم باش (کم گیر)	ج ۱/صص ۱۲۳ و ۳۰۳	-
۳- بازرگانی به بددلی نتوان کرد	ج ۱/ص ۲۳ و ج ۲/ص ۴۲۴	-
۴- رستم را هم رخس رستم کشد	ج ۱/ص ۱۵۳	ج ۲/ص ۸۶۵
۵- دیوانگان را سلسله جنبانیدن هم نوعی از دیوانگی است	ج ۱/ص ۲۰۸	-
۶- مصیبت‌زده‌ای بایستی تا اندوه خود با او بگفتنی	ج ۱/ص ۲۰۹	-
۷- سودا در دماغ می‌پیچد	ج ۱/ص ۲۰۹	-
۸- گوی آنجا تواند بود که فرمان چوگان بود	ج ۱/ص ۲۸۲	-
۹- ترسم که چو بیدار شوی روز بود	ج ۱/ص ۳۰۷ و ج ۱/ص ۴۶۸	ج ۱/ص ۵۴۴
۱۰- مگر کفن به گازر است	ج ۱/ص ۳۲۶	-
۱۱- تقدیر که شاه رخ زند چنین زند	ج ۱/ص ۳۵۹	-
۱۲- سنگ از بر آبگینه شامی دور	ج ۲/ص ۸۳ و ج ۲/ص ۱۷۴ و ج ۲/ص ۴۷۴	ج ۱/ص ۱۴ و ج ۲/ص ۹۳۳
۱۳- گر صبر کنی درم درم سود کنی	ج ۲/ص ۱۰۲	ج ۲/ص ۱۲۹۷
۱۴- باد را با چشم هرگز آشنایی نبود	ج ۲/ص ۱۷۴	ج ۲/ص ۹۹۳
۱۵- نه از پیش راه و نه با پس آمدن روی	ج ۲/ص ۱۷۵	ج ۴/ص ۱۸۵۰
۱۶- مرغابی را از آب طوفان چه پاک؟	ج ۲/ص ۱۸۹	ج ۱/ص ۴۴۵
۱۷- استریان را سرد نباید گفت	ج ۲/ص ۱۹۶	-
۱۸- جز گوی بودن در میدان تقدیر روی نیست	ج ۲/ص ۱۹۸	-
۱۹- خر رفت و رسن ببرد و بار تو بماند	ج ۲/ص ۲۷۶	ج ۲/ص ۷۳۱
۲۰- ریش‌گاو	ج ۲/ص ۳۲۳	ج ۲/ص ۸۸۶
۲۱- گندم نمای جو فروش	ج ۲/ص ۳۷۲	ج ۲/ص ۵۹۲ و ج ۳/ص ۱۳۲۷
۲۲- با خدا دوال بازی کردن	ج ۲/ص ۳۷۲	ج ۲/ص ۸۴۰
۲۳- خواب خرگوشی دادن	ج ۲/ص ۳۷۲	ج ۲/ص ۷۴۸
۲۴- مر جغدان را نسازد آبادانی	ج ۲/ص ۴۴۶	ج ۲/ص ۵۸۴

۲۵- از دریا هر که آب خورد سیر شود	ج ۲/ص ۴۴۸	-
۲۶- نه هر که رفت رسید و نه هر که کشت درود	ج ۲/ص ۲۸۴	ج ۴/ص ۱۸۶۲
۲۷- بر در ماندن چون حلقه	ج ۲/ص ۳۱۵	-
۲۸- مرکب سلطان جز سلطان را نشاید	ج ۲/ص ۳۹۵	-
۲۹- الف از ناطف نشناختن	ج ۲/ص ۳۹۶	ج ۱/ص ۲۶۴
۳۰- سگ بسته و در باز	ج ۲/ص ۴۱۴	-

پی‌نوشت‌ها

۱. برخی برآیند که نامه ۹۸ که به نظر شادروان دکتر علی‌نقی منزوی، آخرین نامه عین‌القضات است (منزوی، ۱۳۷۵: ۱۰۷)، خطاب به عارفی هم‌تراز یا «یک بازجوی مطلع دولتی» نوشته شده است (بنگرید به: ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۷۷: ۲۱).
 ۲. دسته‌بندی موضوعات مطرح شده در نامه‌ها کاری دشوار و طاقت‌فرساست، با این همه به‌طور پراکنده و البته ناقص کسانی به این امر پرداخته‌اند. برای آگاهی از آنها بنگرید به: ذکاوتی قراگوزلو، ۱۳۷۷: ۲۱-۲۳؛ زیبایی‌نژاد، ۱۳۷۹: ۲۴-۲۶ و فرهادی‌نیک، ۱۳۸۹: ۵۰-۶۹.
 ۳. نیز ← عین‌القضات، ۱۳۷۷: ۳۳۱/۲.
 ۴. صورت دیگری از مثل نیز در برخی از متون آمده که عبارت است از: «در راه رستم کی کشد جز رخس رخت رستم» که اصل آن برگرفته از بیت زیر از سنایی است:
می‌خور که غمها می‌کشد، اندوه مردان وی کشد
در راه رستم کی کشد، جز رخس رخت رستم
(سنایی غزنوی، ۱۳۸۸: ۳۹)
- هرچند اغلب پژوهندگان این بیت سنایی را یاد کرده‌اند:
عاشق که جام می‌کشد بر یاد روی وی کشد
جز رخس رستم کی کشد رنج رکاب رستم
(همان: ۹۳۶؛ بنگرید به: نجم‌الدین رازی، ۱۳۸۴ (تعلیقات): ۶۳۹ و عطار، ۱۳۸۸ (تعلیقات): ۳۱۷)
برای شواهد دیگر، بنگرید به: نجم‌الدین رازی، همان: ۶۳۲.
در اسرارنامه هم آمده است:
تو می‌گویی که «مرد مرد رستم»
برو کز رخس آید کار رستم
(عطار، همان: ۱۱۶)
 ۵. دو بیت از این سه بیت با ضیق متفاوت، در روح‌الارواح نیز آمده است:
بیار آنچه دل دوستان بهم کشدا
نهنگ‌واز غم از دل برون بدم کشدا
بیار نور مغان را بسده به پور مغان
که رستم را هم رخس رستم کشدا
(سهمانی، ۱۳۸۹: ۷۷)
 ۶. مصححان نامه‌ها در متن «ریش‌گاو» ضبط کرده‌اند که آشکارا نادرست است.

منابع

ارجانی، فرامرز بن خداداد (۱۳۴۷). سمک عیار، با مقدمه و تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران:

- بنیاد فرهنگ ایران، ج ۳.
- بهنیاری، احمد (۱۳۶۹). *داستان‌نامه بهننیاری*، به کوشش فریدون بهننیاری، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۲.
- تعالی، ابومنصور (۱۳۸۴/۱۹۶۵). *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره: دارالمعارف.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۶۲). *دیوان*، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی، ج ۲.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۳). *حافظ‌نامه*، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱۴.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *امثال و حکم*، تهران: امیرکبیر، ج ۱۰.
- ذکاتوتی قراگوزلو، علی‌رضا (۱۳۷۷). «نگاهی به نامه‌های عین‌القضات همدانی»، *کتاب ماه ادبیات و فلسفه*، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۲۱-۲۳.
- راوندی، محمدبن‌علی (۱۳۶۴). *راحة‌الصدور و آیه‌السزور*، به سعی و تصحیح محمد اقبال، با توضیحات مجتبی مینوی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
- زیبایی‌نژاد، مریم (۱۳۷۹). «نامه‌های عین‌القضات همدانی» [معرفی و نقد کتاب]، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، ش ۳۲، صص ۲۲-۲۶.
- سعدی، مصلح‌بن‌عبدالله (۱۳۶۳). *بوستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، ج ۲.
- _____ (۱۳۶۸). *گلستان*، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی، ج ۱.
- سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۹). *کلیات سعدی*، بر اساس نسخه محمدعلی فروغی، تهران: افکار، ج ۳.
- سمعانی، شهاب‌الدین احمد بن منصور (۱۳۸۹). *روح الارواح فی شرح اسماء الملك الفتحاح*، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۳.
- سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم (۱۳۸۳). *حدیقه‌الحقیقه و شریعه‌الطریقه*، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۶.
- _____ (۱۳۸۸). *دیوان*، به سعی و اهتمام محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی، ج ۷.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۶). *مصیبت‌نامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ج ۲.
- _____ (۱۳۸۸). *اسرارنامه*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، ج ۵.
- عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر (۱۳۶۸). *قاپوسنامه*، به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۵.
- عین‌القضات، ابوالمعالی عبدالله بن محمد (۱۳۷۷). *نامه‌های عین‌القضات همدانی*، مقدمه، تصحیح و تعلیق: علی‌نقی منزوی و عقیق عسیران، تهران: اساطیر، ج ۱.

- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۱). *کیمیای سعادت*، به کوشش حسین خدیوچم، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱.
- _____ (۱۳۵۹). *سوانح*، تصحیح هلموت ریتز، با تصحیحات جدید و مقدمه و توضیحات نصرالله پورجوادی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فرهادی نیک، لیلیا (۱۳۸۹). «نگاهی اجمالی به موضوعات نامه‌های عین‌القضات همدانی»، *نامه پارسی*، ش ۵۲، صص ۴۷-۶۹.
- مایل هروی، نجیب (۱۳۸۹). *خاصیت آیینگی*، تهران: نی، ج ۲.
- مسعودسعدسلیمان (۱۳۹۰). *دیوان*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمد مهیار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۱.
- منوچهری، احمدبن‌قوص (۱۳۷۹). *دیوان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوآر، ج ۳.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین (۱۳۷۱). *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*، به سعی و اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، ج ۵.
- ناصرخسرو (۱۳۵۳). *دیوان*، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- نجم‌الدین رازی، ابوبکر عبدالله بن محمد (۱۳۸۴). *مرصادالعباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی، تهران: علمی و فرهنگی، ج ۱۱.
- وطواط، رشیدالدین (۱۳۷۶). *لطایف‌الامثال و طرایف‌الاقوال*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات: حبیبه دانش‌آموز، تهران: میراث مکتوب، ج ۱.